

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین، سجادی،
ص ۲۳۳.

۱۰- همان، ص ۴۴.

۱۱- نهج البلاغه، همان، خطبه ۱.

۱۲- همان، خطبه ۳.

۱۳- همان، خطبه ۲۵.

۱۴- همان.

۱۵- همان، خطبه ۳۳.

۱۶- همان، خطبه ۳۵.

۱۷- همان، خطبه ۱۶۲.

۱۸- همان نامه ۲۸.

۱۹- همان.

۲۰- همان.

۲۱- همان، نامه ۳۶.

۲۲- همان، نامه ۳۶.

۲۳- همان، نامه ۴۵.

۲۴- نهج البلاغه، همان، نامه ۶۴.

منابع و مأخذ

۱- آیتی، عبدالمحمد (مترجم)، معلقات سبع،

چاپ سوم ۱۳۷۱، تهران، سروش. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

۲- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی،

چاپ پنجم ۱۳۷۴، تهران، زوار.

۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب، چاپ بیست

و دوم ۱۳۷۸، تهران، طهوری.

۴- علی بن ابی طالب (ع)، دیوان، ترجمه مصطفی

زمانی، چاپ اول ۱۳۷۴، نصایح.

۵- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر

سید جعفر شهیدی، چاپ اول، تهران

۱۳۶۸، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی.

نهج البلاغه
۱۱

۲۴ شماره ۱۳ و ۱۴

بازتاب علوم
(ع)
در باره سکوت
در مسون لاری عرفا

دکتر جلیل امیریور
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

درباره گفتار و سکوت، شعرا و نویسندگان، سخنهای بسیاری گفته‌اند. این مقاله، درصدد بررسی بازتاب کلام حضرت علی (ع) درباره گفتار و سکوت در پاره‌ای از آثار عرفانی - ادبی، از جمله کشف‌المحجوب هجویری، تذکرة الاولیاء عطار، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة عزالدین محمود کاشانی.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، گفتار، سکوت، نطق، خاموشی.

هجویری در کشف‌المحجوب، در صفحات متعددی، از جمله صفحات: ۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۳۸، ۲۶۴، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۴، درباره سکوت و نطق سخن گفته و اقوال مشایخ را در این باره ذکر کرده است. در صفحه ۴۱، از قول ذوالنون مصری چنین می‌نویسد:

«ذوالنون مصری - رَحِمَهُ اللهُ - گوید: صوفی آن بود که چون بگوید، بیان نطقش حقایق حال وی بود؛ یعنی چیزی نگوید که او آن نباشد؛ و چون خاموش باشد، معاملتش معبر حال وی باشد و به قطع علائق حال وی ناطق شود؛ یعنی گفتارش همه بر اصل صحیح باشد و کردارش جمله تجرید صرف؛ چون می‌گوید، قولش همه حق بود و چون خاموش باشد، فعلش همه فقر»^(۱).

این سخنان، مفهوم کلامی از مولای متقیان

را در بردارد که می‌فرماید:

«وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنيهِ: و آنکه دانست گفتارش از کردارش به حساب آید، جز در آنچه به کار اوست، زیان نگشاید»^(۲).

و نیز همین مضمون را از بیان حمدون قصار ذکر می‌کند، که پس از علو رتبش، بزرگان نیشابور از وی می‌خواهند بر منبر شود، ولی با امتناع او مواجه می‌شوند و توجیه‌اش را چنین می‌شنوند:

«گفت: مرا سخن گفتن روا نیست. گفتند:

چرا؟ گفت: از آنک دل من اندر دنیا و جاه آن بسته‌ست. سخن من فایده ندهد و اندر دلها اثر نکند؛ و سخن گفتنی کی اندر دلها مؤثر نباشد، استخفاف کردن بود بر علم و استهزا کردن بر شریعت. و سخن گفتن آن کس را مسلم باشد که به خاموشی وی دین را خلل باشد؛ چون بگوید، خلل برخیزد. از وی پرسیدند: چرا سخن سلف نافع‌تر است مر دلها را از سخن ما؟ گفت از آنچه ایشان سخن مر عز اسلام و نجات تنها و رضاء خداوند تعالی را گفتند، و ما عز نفس و طلب دنیا و قبول خلق را گوییم...»^(۳)

این عبارت، ضمن توجه به روایت یادشده، مشمول سخن ذیل از حضرت علی - علیه‌السلام - است که می‌فرماید:

«كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ... وَ كَانَ أَكْثَرُ ذَهْرِهِ صَامِتًا: برادری داشتم که بیشتر روزهایش را خاموش می‌ماند.»^(۴)

هجویری از چنین سخنانی بسیار می‌آورد و

فواید سکوت را بیان می‌دارد، و اصولاً سکوت را بر نطق ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

«پس سکوت را درجه برتر از نطق بود؛ از آنج سکوت علامت مشاهدت بود و نطق نشان طلب؛ و بسیار فرق باشد میان شهادت بر چیزی و میان مشاهدت چیزی. و از آن بود که پیغمبر - صلّم - اندر درجه قرب و محلّ اعلی که حق - تعالی - وی را بدان مخصوص گردانیده بود، «لا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَیْكَ» گفت؛ یعنی من ثناء تو را احصا نتوانم کرد. از آنج اندر مشاهدت بود و مشاهدت اندر درجه دوستی، یگانگی بود و اندر یگانگی، عبارت بیگانگی» (۵)

این سخن، معنی چندین کلام از مولای متقیان را در بردارد:

الف: «مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ. آن که پر گوید، یاوه‌سراست» (۶)

ب: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد» (۷) و نیز هجویری گوید:

«کی روزی ای بکر شبلی - رض - در کرخ بغداد می‌رفت. یکی را دید از مدعیان که می‌گفت: «سَكُوتُكَ خَيْرٌ مِنَ الْكَلَامِ. خاموشی تو بهتر از گفتار تو؛ از آنج گفتار تو لغو است و خاموشی تو هزل. گفتار من بهتر از خاموشی من؛ از آنج سکوت من حلم است و کلام من علم... و من که علی بن عثمان الجلابی ام، می‌گویم: کلامها بر دو گونه باشد و سکوتها بر دو گونه؛ کلام، یکی حق بود و یکی باطل، و سکوت، یکی حصول مقصود و آن دیگر غفلت. هر کسی

را گریبان خود باید گرفت اندر حال نطق و سکوت؛ اگر کلامش بحق بود، گفتارش بهتر از خاموشی و اگر باطل بود، خاموشی بهتر از گفتار» (۸)

این سخنان، شرح و تفسیر جملاتی از مولای موحدان است که فرموده:

«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ: آنجا که گفتن باید، خاموشی نشاید، و آنجا که ندانند، به که خاموش ماندند» (۹)

در تذکرة الاولیای عطار، در صفحات ۱۵۰، ۱۶۶، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۸۲، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۸۰، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۶۹، ۶۱۲، ۶۸۳، ۷۰۴، ۷۲۱، ۷۳۸ و ۷۳۹ در بردارنده مضامین بسیاری از اقوال مشایخ درباره گفتن و نگفتن هستند، که برخی از آنها تکرار و توضیح سخنان هجویری در کشف المحجوب است و پاره‌ای دیگر، نوشته‌های خود عطار از دیگر منابع وی به نقل از ذوالنون مصری می‌گوید:

«صوفی آن بود که چون بگوید، نطقش همه بیان حقایق حال وی بود؛ یعنی چیزی نگوید که او آن نباشد؛ و چون خاموش باشد، معاملتش معبر احوال وی بُد و به قطع علایق حال او ناطق بود» (۱۰)

و:

«عیسی بسطامی می‌گوید: «سیزده سال با شیخ [بایزید بسطامی] صحبت داشتم. از وی سخن شنیدم و عادتش آن بودی که سر بر زانو

نهادی. (۱۱)

که مصداق بارز کلام مولاست که فرمود:
«كَانَ لِي فِيْمَا مَضَىٰ أَخٌ فِي اللَّهِ... وَكَانَ إِذَا غَلِبَ
عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ: در گذشته
مرا برادری بود که در راه خدا برادری ام
می نمود،... و اگر در گفتار بر او پیروز می شدند،
در خاموشی مغلوب نمی گردید.» (۱۲)
و به نقل از بایزید می گوید:

«به از نیاز، صیدی ندیدم و به از عجز، چیزی
ندیدم و روشن تر از خاموشی، چراغی
ندیدم.» (۱۳)

و به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

«این روزگاری است که خاموش باشی و
گوشه گیری؛ زمان السُّكُوت و لزوم البیوت.» (۱۴)

و با استناد به سخن معروف کرخی می گوید:
«چون حق - تعالی - بنده را خیری خواسته
است، در عمل خیر بر وی گشاید و در سخن بر
وی ببندد. سخن گفتن مرد در چیزی که به کار
نیاید، علامت خذلان است. و چون به کسی
شری خواهد، بر عکس این بود.» (۱۵)

و با توجه به بیان ابو حفص حدّاد بیان
می کند:

«اگر سخنگوی آفت سخن بداند، هر چند
تواند، خاموش باشد، اگرچه به عمر نوح بود. و
خاموش اگر راحت خاموشی بیابد، از خدای -
تعالی - درخواهد تا دو چندان عمر نوح دهدش
تا سخن نگوید.» (۱۶)

و با عنایت به سخن منصور عمار چنین
می نویسد:

«آرزوی دنیا را ترک گیر، تا از غم راحت
یابی؛ و زبان را نگه دار، تا از عذر خواستن
برهی.»
و با مدّ نظر قرار دادن قول ابو عثمان حیری
می گوید:

«اصل ما در این طریقت، خاموشی است و
بسنده کردن به علم خدای - تعالی -» (۱۷)
از زبان ممشاد دینوری می آورد که:
«حکما که حکمت یافتند، به خاموشی یافتند
و تفکّر.» (۱۸)

و باز همین مضمون را از قول خرقانی
به صورت زیر بیان می کند:

«عافیت را طلب کردم، در تنهایی یافتم، و
سلامت در خاموشی.» (۱۹)

و باز از قول همو گوید:

«بسیار بگریید و کم خندید و بسیار خاموش
باشید و کم گوید...» (۲۰)

همه یازده مورد فوق که دعوت به خاموشی
می کند، تقریباً شرح و تفسیر سخنان مولای
مقیان است که فرموده:

الف: «وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ
الْمَرْجِعِ وَأَزَاقَ دَمُوعَهُمْ خَوْفُ الْخُشْرِ بَيْنَ شَرِيدِ
نَادٍ وَ خَائِفٍ مَقْمُوعٍ وَ سَالِكٍ مَكْمُومٍ: اما
مردمانی دیگرند که یاد قیامت دیده هاشان را
فرو خوابانیده و بیم رستاخیز سرشکشان را روان
گردانیده؛ یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان
و یا خاموش و دهان بسته.» (۲۱)

ب: «وَوَ تَلَا فَيْكَ مَا قَرَطَ مِنْ صَفْتِكَ أَيْسَرُ
مِنْ إِدْرَاكَ مَا فَاتَتْ مِنْ مَنْطِقِكَ. و جبران آنچه

بازتاب
کلام علی (ع)
در باره سکوت

شماره ۱۲ و ۱۴

به نگفتن به دست نیاوردی، آسان تر، تا تدارک آنچه به گفتن از دست داده‌ای.» (۲۲)

ج: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.» (۲۳)

و پاره‌ای از سخنان اقتباس از کلام مولاست؛ مثلاً وقتی منصور عمار می‌گوید: «و زبان را نگه دار تا از عذر خواستن برهی»، آیا عنایت به این سخنان حضرت علی نیست؟

«وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ؛ هر کس زیاده گو باشد، خطا کاری اش بسیار است.»

و در عباراتی دیگر به نقل از ابوبکر و زاق می‌گوید:

«أَوَّلُ نِشَانِ حِكْمَتٍ، خَامُوشِي اسْتِ وَ سَخْنِ گفتن به قدر حاجت» و گفت: «خاموشی عارف، نافع تر بود و کلام او خوش تر». این عبارات یادآور روایت ذیل است:

«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ الْقَوْلِ عَنِ الْجَهْلِ.» که ترجمه اش پیش تر درج شد.

سعدی در موارد فراوانی از بوستان - از جمله در صفحات ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۴۳، ۳۴۵ و ۳۵۶ - درباره سکوت و نطق سخن گفته؛ برای نمونه:

اگر پای در دامن آری چو کوه
سرت ز آسمان بگذرد در شکوه
زبان درکش ای مرد بسیار دان
که فردا قلم نیست بر بی زبان
صدف وار گسوه شناسان راز
دهن جز به لؤلؤ نکرند باز

فراوان سخن باشد آکنده گوش
نصیحت نگیرد مگر در خموش

چو خواهی که گویی نفس بر نفس
حلاوت نیایی ز گفتار کس

نسباید سخن گفت ناساخته
نشاید بریدن نینداخته

تأمل کنان در خطا و صواب
به از ژاژخایان حاضر جواب

کم آواز هرگز نبینی خجل
جوی مشک، بهتر ز یک توده گل

حذر کن ز نادان ده مرده گوی
چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

صد انداختی تیر و هر صد خطاست
اگر هوشمندی، یک انداز و راست

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد
که گر فاش گردد، شود روی زرد؟

مکن پیش دیوار غیبت بسی
ببود کز پش گوش دارد کسی

درون دلت ششهر بند است راز
نگر تا نبیند در شهر باز

از آن مرد دانا دهان دوخته ست
که بیند که شمع از زبان سوخته ست (۲۴)

ابیات هفتم و هشتم شعر، باز گوینده این دو سخن از مولای متقیان هستند:

الف: «وَمَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرٍ.» و سعدی با گفتن «ژاژخایان»، این عبارت را در نظر دارد.

ب: «وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ.» و سعدی می‌گوید: «کم آواز هرگز نبینی خجل».

شدن، از ملزومات خطا کاری است.

و بقیة ابیات، مفهوم بسیاری از سخنان
حضرت علی - علیه السلام - را باز می گوید که در
آغاز این مبحث و نیز قسمت مربوط به
تذکرة الاولیا درج شد.

باز در جای می گوید که تکش رازی را با
غلامان گفته بود و بعد از مدتی، در بازار، آن راز
را یافته و به علت خشمگین شدن دستور داده
بود تا جلاد، سرهای غلامان را به تیغ بردارد. بقیة
ماجرای چنین است:

یکی زان میان گفت و زنهار خواست
مکش بسندگان را، گناه از تو خواست
تو اول نیستی که سرچشمه بود

چو سیلاب شد، پیش بستن چه سود؟
تو پیدا مکن راز دل بر کسی

که او خود بگوید بر هر کسی
جواهر به گنجینه داران سپار

ولی راز را خویشتن پاس دار
سخن تا نگویی، برو دست هست

چو گفته شود، باید او بر تو دست
سخن دیوبند است در چاودل

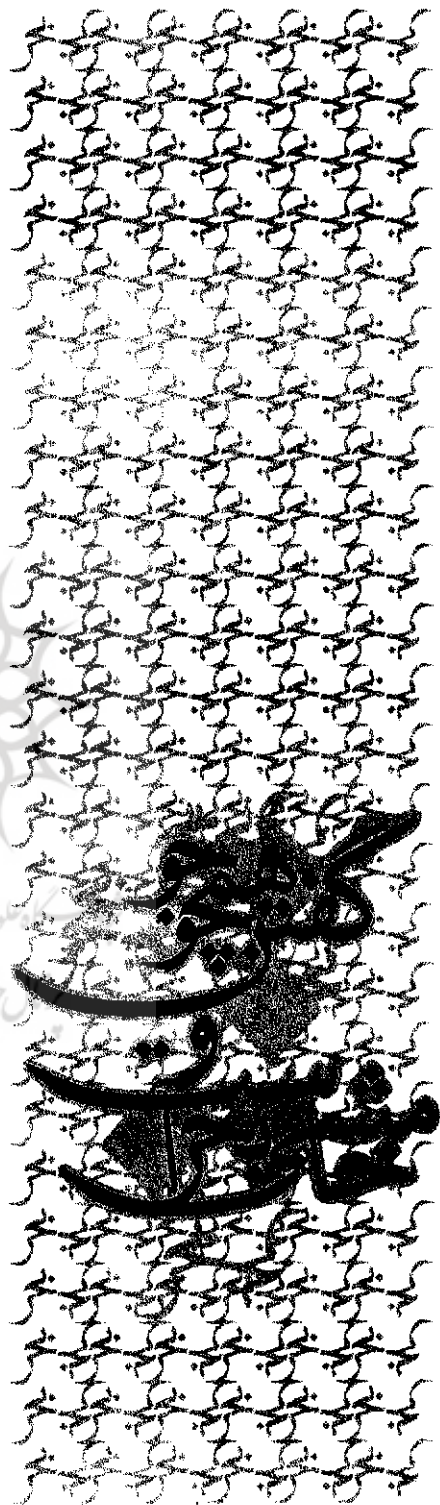
به بالای کام و زبانش مهل
توان باز دادن ره نره دیو

ولی باز نتوان گرفتن به ریو
تو دانی که چون دیو رفت از قفس

نیاید به لاحول کس باز پس
یکی طفل بردارد از رخس بند

نیاید به صد رستم اندر کمند
مگو آنکه گر بر ملا اوفتند

وجودی از آن در سلا اوفتند



به دانای دهقان چه خوش گفت زن
 به دانش سخن گوی یا دم مزین
 مگوی آنچه طاقت نداری شنود
 که جو کشته گندم نخواهی درود
 چه نیکو زده است این مثل بِرْهَمَن
 بود حرمت هر کس از خویشان
 نباید که بسیار بازی کنی
 که مرقیمت خویشان بشکنی
 چو دشنام گویی، دعا نشنوی
 بجز کشته خویشان ندروی (۲۵)
 همه این ابیات، توصیه به سکوت است و
 خصوصاً بیتهای آغازین تا بیت پنجم ترجمه این
 کلام مولای متقیان است:
 «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَّكِلْهُ بِه صِرَتْ فِي
 وَثَاقِهِ فَأَخْزَن لِسَانُكَ كَمَا تَخْزَنُ ذَهَبُكَ وَ
 وَرَقُكَ قُرْبَ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نَفْعَةً وَ جَلَبَتْ نَقْمَةً.
 سخن در بند توست تا بر زبانش نرانی، و چون
 گفتی اش، تو در بند آنی. پس زیانت را چنان
 نگهدار که درمت را و دینار. چه بسا سخنی که
 نعمتی را ربود و نقمتی را جلب نمود.» (۲۶)
 و نیز می گوید:
 یکی خوب خُلق و خَلَقِ پوش بود
 که در مصر یک چند خاموش بود
 خردمند مردم ز نزدیک و دور
 به گردش چو پروانه جویان نور
 تفکر شیبی با دل خویش کرد
 که پوشیده زیر زبان است مرد
 اگر همچین سر به خود در برم
 چه دانند مردم که دانشورم؟

سخن گفت و دشمن بدانست و دوست
 که در مصر نادان تر از وی هموست
 حضورش پریشان شد و کار زشت
 سفر کرد و بر طاق مسجد نوشت
 در آینه گر خویشان دیدمی
 به بسی دانشی پرده ندریدی
 چنین زشت از آن پرده برداشتم
 که خود را نکوروی پنداشتم
 کم آواز را باشد آوازه تیز
 چو گفتمی و رونق نماندت، گریز
 تو را خاموشی ای خداوند هوش
 وقار است و نااهل را پرده پوش
 اگر عالمی، هیبت خود مبر
 و گر جاهلی، پرده خود مدر
 ضمیر دل خویش منمای زود
 که هر گه که خواهی، توانی نمود
 ولیکن چو پیدا شود راز مرد
 به کوشش شاید نهان باز کرد
 قلم سر سلطان چه نیکو نهفت
 که تا کارد بر سر نبودش، نگفت
 بهایم خموشند و گویا بشر
 زبان بسته بهتر که گویا بشر
 چو مردم سخن گفت، باید به هوش
 و گرنه شدن چون بهایم خموش
 به نطق است و عقل آدمیزاده فاش
 چو طوطی سخنگوی نادان مباش
 به نطق آدمی بهتر است از دواب
 دواب از تو به گر نگویی صواب (۲۷)
 این ابیات، عنایت به این سخنان از

امیرالمؤمنین (ع) دارد:

«وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ» (۲۸)

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَضَ الْكَلَامُ» (۲۹) هر دو عبارت پیش تر ترجمه شده است.

در جاهای مختلف مثنوی، از جمله صفحات ۳۶، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۴۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۴۴۸، ۴۸۰، ۵۱۱، ۶۲۵-۶۲۴، به مناسبتهای مختلف درباره سکوت، و نطق سخن رفته است؛ از آن جمله است:

گفت هان ای سُخرگان گفت وگو

وعظ گفتار زبان و گوش جو
پنبه اندر گوش حسّ دون کنید

بند حسّ از چشم خود بیرون کنید
پنبه آن گوش سرّ، گوش سرّ است

تا نگردد این کر، آن باطن کر است
بی حسّ و بی گوش و بی فکر شوید

تا خطّاب ارجعی را بشنوید
تا به گفت وگوی بیداری دری

تو ز گفت خواب بویی کی بری؟
سیر بیرونی ست گفت وگوی ما

سیر باطن هست بالای سما
حسّ خشکی دید کز خشکی بزد

عیسی جان پای بر دریا نهاد
گفت وگوی ظاهر آمد چون غبار

مذّتی خاموش خو کن، هوش دار (۳۰)
همه این ابیات که از زبان وزیر مکرانگیز و

برای ایجاد تفرقه در میان ابنای مسیحیت بیان شده، در توجیه سکوت است؛ و هم ابیات ذیل:

لقمه و نکته ست کامل را حلال

تو نه ای کامل، مخور، می باش لال

چون تو گوشتی، او زبان، نی جنس تو
گوشها را حق بفرمود آنصتوا

کودک اوّل چون بزاید شیرنوش
مذّتی خاموش باشد جمله گوش

مذّتی می بایدش لب دوختن
از سخن، تا او سخن آموختن

ور نباشد گوش و تی تی می کند
خویشتن را گنگ گیتی می کند

کر اصلی کش نبود آغاز گوش
لال باشد، کی کند در نطق جوش؟

زان که اوّل سمع باید نطق را
سوی منطق از ره سمع اندر آ

أَدْخِلُوا الْأَبْيَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
وَأُطْلَبُوا الْأَغْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا

نطق کان موقوف راه سمع نیست
جز که نطق خالص بی طمع نیست

مبدع است او، تابع استاد نی
مسند جمله، ورا اسناد نی

باقیان، هم در حرّف، هم در مقال
تابع استاد و محتاج مثال (۳۱)

و نیز در شرح حال بازرگان، که به خاطر
حرف زدن، طوطی دلبندش را از دست داد،

گوید:
من پشیمان گشتم، این گفتن چه بود؟

لیک چون گفتم، پشیمانی چه سود؟
نکته ای کان جست ناگه از زبان

همچو تیری دان که جست آن از کمان

بازتاب
کلام علی (ع)
درباره سکوت

شماره ۱۲ و ۳۱

وانگردد از ره آن تیر ای پسر
ببند بساید کرد سیلی را ز سر
چون گذشت از سر، جهانی را گرفت
گر جهان ویران کند، نبود شگفت (۳۲)
و باز:

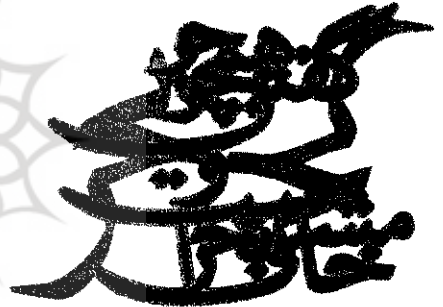
قَافیه اندیشم و دلدار من
گویدم مندیش جز دیدار من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن؟
حرف چه بود؟ خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زخم
تا که بی این هر سه با تو دم زخم
آن دمی کز آدمش کردم نهان
با تو گویم، ای تو اسرار جهان
آن دمی را که نگفتم با خلیل
وان غمی را که ندانند جبریل
آن دمی کز وی مسیحا دم نزد
حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد
چونک عاشق اوست، تو خاموش باش
او چو گوشت می کشد، تو گوش باش
بند کن چون سیل سیلابی کند
ورنه رسوایی و ویرانی کند
من ز شیرینی نشستم روئش
من ز پُری سخن هستم خمش (۳۳)
طلبکاران احمد خضریه در هنگام جان
دادن او گرد آمده بودند. با این حال، شیخ دستور
می دهد از کودک حلوا فروش، به نسیه، حلوا
بخرند، و این امر نیز اعتراض باطنی آن غریمان
را برمی انگیزد. «کودک حلوا فروش» گریه
می کند و بحر بخشایش را به جوش می آورد؛ تا

از جانب شخصی، به اندازه طلب طلبکاران، پول
به حضور شیخ می فرستند که قرضهایش را ادا
کند. مولوی از زبان احمد خضریه می گوید:
ماندناستیم، ما را عفو کن
بس پراکنده که رفت از ما سخن
ما که کورانه عصاها می زنیم
لاجرم قندیلها را بشکنیم (۳۴)
و:

چونک غیب و غایب و روپوش به
پس دهان ببرند و لب خاموش به
ای برادر، دست بردار از سخن
خود خدا پیدا کند علم لدن (۳۵)
و هم:
آنصتوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
ور بگویی، شکل استفسار گو
باشهانشاهان تو مسکین وارگو (۳۶)
و باز:

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن، نشان علت است
آنصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای آنصتوا
گر نخواهی نکس پیش این طیب
بر زمین زن ز و سر را ای لبیب
گفت افزون را تو بفروش و بخر
بذل جان و بذل جاه و بذل زر
تا ثنای تو بگوید فضل هو
که حد آرد فلک بر جاه تو (۳۷)

ز اندرونم صد خموش خوش نفس
دست بر لب می‌زند، یعنی که بس
خامشی بحر است و گفتن همجو جو
بحر می‌جوید تو را، جو را مجو
از اشارت‌های دریا سر متاب
ختم کن، واللّٰهُ اعلم بالصّواب^(۳۸)
همه ابیات و بسیاری از ابیات دیگر که به
خاطر پرهیز از اطالة کلام نوشته نشد، دعوت به
خاموشی و امر به سکوت است، که منشأ آن،
سخنان بلند پایه مولای متقیان می‌باشد که سرمایه
مولانا و دیگران شده، و الحق نیکو ذخیره‌ای از



این سرمایه اندوخته‌اند.
و در موارد دیگر، مولانا چنین توصیه
می‌کند:

این سخن شیر است در پستان جان
بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ از مرده بود، گوینده شد
مستمع چون تازه آمد بی‌ملال
صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال^(۳۹)
و باز از زبان مریدان همان شیخ مزور که به
عمد در راه روی مردم بسته و دل‌های آنان را
خسته کرده بود، می‌گوید:

جمله گفتند ای حکیم رخنه جو
این فریب و این جفا با ما مگو...
دیو را نطق تو خامش می‌کند
گوش ما را گفت تو هوش می‌کند
گوش ما هوش است چون گویا تویی
خشک ما بحر است چون دریا تویی^(۴۰)
و نیز:

آن دم نطق که جزو جزو هاست
فایده شد کلّ کلّ خالی چراست؟
تو که جزوی، کار تو بی‌فایده‌ست
پس چرا در طعن کلّ آری تو دست؟
گفت را اگر فایده نبود، مگو
ور بود، اهل اعتراض و، شکر جو^(۴۱)
و باز:

پس کلام پاک در دل‌های کور
می‌نپاید، می‌رود تا اصل نور
وان فسوس دیو در دل‌های کز
می‌رود چون کفش کز در پای کز^(۴۲)
و با این ابیات، مولانا می‌فرماید هر جا که
لازم باشد، باید سخن گفت؛ و به قول سعدی:
دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
که منشأ این ابیات، حدیث ذیل است:
«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ
فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»^(۴۳)

در صفحات ۷۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۵ از
مصابح الهدایه، در باب سکوت سخن رفته
است. مثلاً در صفحه هفتاد و دو، یکی از اثرات
پرخوری را پرگویی دانسته و مذمت کرده، و در

بازتاب
کلام علی (ع)
در باره سکوت

صفحه ۱۶۳، صورت خلوت را مجموعه چند گونه مخالفت نفس و ریاضت دانسته و یکی از آن ریاضتها را سکوت یافته؛ و در جای دیگر نوشته: «... باید که همواره زبان را از مکالمت با خلق نگاه دارد؛ چه، آفات کلام بسیار است؛ چنانکه در حدیث است که معاذ جبل را رسول - صلی الله علیه و سلم - پرسید که اَنْؤَاخِذُ بَمَا تَنْكَلُمُ بِهِ؟ جواب داد: که هَلْ تَكِبُّ النَّاسَ عَلٰی مَنَآخِرِهِمْ اِلَّا حَصَائِدُ السِّنِّيهِمْ. و چگونه عاقل سکوت را شعار و دثار خود نسازد؟ و حال آن است که در آن هیچ آفت متوقع نبود. و کلام را اگر حَسَن بُود و اگر قبیح، از آن آفتی خالی نباشد؛ چه، نفس را مادام تا به کمال تزکیه نرسیده باشد و اصول صفات وی منقلع نگشته، در اظهار کلام حَسَن حَظّی و شربی تمام بود و ظهور صفت اعجاب و تغلیظ حجاب از آن متوقع آمده است، که عمر بن عبدالعزیز هرگاه که مکتوبی نوشتی و الفاظ و عبارات آن را به نظر استحصان مطالعه کردی، در حال آن را بدریدی و به عبارتی دیگر بنوشتی، تا به حسن کلام مُعْجَب نشود. و اما کلام قبیح شک نیست که مستلزم تبعات و مستعقب عقوبات بود. پس طریق نجات و سلامت از این آفات، جز سکوت و صموت نیست و صَحّت مقام توبت، جز به سکوت میسر نشود؛ چنان که سهل عبدالله گفته است: لَا يَصِحُّ الشُّكُوتُ اِلَّا بِمَلَازِمَةِ الْخُلُوتِ وَلَا يَصِحُّ التَّوْبَةُ اِلَّا بِالشُّكُوتِ. حق - سبحانه - در قصّه زکریّا و یحیی - علیه السلام - خاموشی زکریّا را دلیل حصول مطلوب و آیت مراد او گردانیده؛ آنجا

که گفت: اَيُّنْكَ اَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا. و در قصّه مریم و عیسی - علیه السلام - خاموشی مریم را مقدمه نطق عیسی گردانید. تا ز اوّل خمش نشد مریم

در نیامد مسیح در گفتار و همچنانکه نطق عیسی بعد از سکوت مریم پدید آمد، عیسی دلِ طالب وقتی به نطق در آید که نخست مریم نفس از حدیث ساکن شود. (۴۴)

و در بقیه موارد نیز توصیه به سکوت دارد و از قول بعضی از مشایخ می گوید:
السَّلَامَةُ عَشْرَةُ اَجْزَاءٍ تَشْعُفُ فِي الصَّمْتِ وَ وَاحِدٌ فِي الْكُرْبَةِ. (۴۵)

همان گونه که ملاحظه می شود، عبارات این کتاب نیز - که در حقیقت تکرار مطالب عرفانی پیشین است - با تأثیر پذیری از سخنان امیرالمؤمنین (ره)، راه نجات را در سکوت و صموت می داند.

پی نوشت ها

- ۱- کشف المحجوب - جویری به تصحیح ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۳، ص ۴۱.
- ۲- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، کلمات قصار: شماره ۳۴۹، ص ۲۲۳.
- ۳- کشف المحجوب، صص ۱۵۷-۱۵۶.
- ۴- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۲۸۹.
- ۵- کشف المحجوب، ص ۴۳۲.
- ۶- نهج البلاغه، همان، نامه ۳۱.
- ۷- نهج البلاغه، همان.

۸- کشف المحجوب، همان، ص ۴۶۵.

۹- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۱۸۲.

۱۰- تذکرة الاولیا، عطار نیشابوری، به تصحیح

محمد استعلامی، انتشارات زوار چاپ یازدهم،

تهران ۱۳۷۹، ص ۱۵۰.

۱۱- همان، ص ۱۶۶.

۱۲- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۲۸۹.

۱۳- همان، ص ۲۰۵.

۱۴- همان، ص ۲۲۷.

۱۵- همان، ص ۳۲۷.

۱۶- همان، ص ۳۹۷.

۱۷- همان، ص ۴۸۰.

۱۸- همان، ص ۶۱۲.

۱۹- همان، ص ۶۸۳.

۲۰- همان، ص ۷۰۴.

۲۱- نهج البلاغه، همان، خطبة ۳۷.

۲۲- نهج البلاغه، همان، نامه ۳۱.

۲۳- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار، شماره ۷۱.

۲۴- سعدی، مصلح الدین، کلیات سعدی، تصحیح

محمد علی فروغی، بوستان، ص ۳۴۳.

۲۵- همان، ص ۳۴۴.

۲۶- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۳۸۱.

۲۷- کلیات سعدی، بوستان، ص ۳۴۵.

۲۸- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۳۴۹.

۲۹- همان، شماره ۷۱.

۳۰- بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی، تصحیح

نیکلسون، دفتر اول، ص ۳۶.

۳۱- همان مأخذ، ص ۸۰.

۳۲- همان، ص ۸۱.

۳۳- همان، صص ۸۴-۸۵.

۳۴- همان، دفتر دوم، ص ۱۹۸.

۳۵- همان، دفتر اول، ص ۱۶۲.

۳۶- همان، دفتر دوم، ص ۳۱۷.

۳۷- همان، دفتر سوم، ص ۴۴۸.

۳۸- همان، دفتر چهارم، ص ۳۹۹.

۳۹- همان، دفتر دوم، ص ۹۴.

۴۰- همان، دفتر اول، ص ۳۶.

۴۱- همان، ص ۷۶.

۴۲- همان، دفتر دوم، ص ۹۴.

۴۳- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۴۷۱.

۴۴- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین کاشانی،

به تصحیح جلال الدین همایی، نشر هما، چاپ

چهارم، تهران ۱۳۸۲، صص ۱۶۸-۱۶۷.

۴۵- همان: ص ۲۳۵.

منابع و مأخذ

۱- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر

سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم، انتشارات

علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.

۲- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف

المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، طهوری،

چاپ سوم، تهران ۱۳۷۳.

۳- عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیا، به تصحیح

مجد استعلامی، زوار، چاپ یازدهم، تهران

۱۳۷۹.

۴- سعدی، مصلح الدین، کلیات سعدی،

تصحیح محمد علی فروغی، تهران ۱۳۶۲،

انتشارات امیرکبیر.

۵- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی

معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، نشر قلم،

چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۴.

۶- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و

مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی،

نشر هما، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۲.

پازتاب
کلام علی (ع)
درباره سکوت

شماره ۱۲ و ۱۳ ۳۵